



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

سالیانه

در ایران . . . ۳ تومان

در آلمان . . . ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

قیمت هر شماره برای تک فروشی

در ایران ۳ قران است

کافول
۱۳۲۴

۶ مرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ربيع الثاني سنه ۱۳۳۹ = ۱۳ دسامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Jahrg. 5 • Nr. 12 • Neue Folge

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کاهه در سال آینده آن (که از غرة جدی الأولى ۱۳۳۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بحدومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلاهی کاهه پرداخته و قبض گرفته بداره بفرستند بطوری که تا موعد انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بما برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

فَلَجِ شَقِيّی

پستی حالت اجتماعی زنان

در اهمیت زن و مقام اجتماعی او در یک ملتی خیلی گفته و نوشته نده و بعید نیست اگر تعصبات جاهلانه مانع نبود اغلب مردم از طبقه تمدن دوست ایران معتقد میشدند که بدون تربیت زنان و آزادی آنها و دادن حقوق انسانی بانها محال است یک مملکت مسلمان بیای ملل فرنگ برسد و حتی پس از صدها سال نمیتواند همدوش ملل مسیحی شرق از ارضی و گرجی هم بشود. لکن تعصبات جاهلیت صدها طلسم آهنین در مقابل آزادی زنهای ایرانی کشیده و میترسم که زور تربیت شده گان ایران و ابناهی دوره جدید بشکستن این سد که علاقه مندان در جهالت عامه شالوده آزا بناحق روی اساس دینی گذاشته اند نرسد و بلکه خود طبقه روشن بین زیر چرخ تعصب خرد و له بشوند خصوصاً که عزم و همت تربیت شده گان ملتی که ورزش بدنی در آن غیر رایج و وافور و الکل شایع است با اشکالات سخت و مواعظ آهنین چگونه مقاومت تواند کرد. در نتیجه این تعصبات

حالت زن ایرانی بحدتی پست است که از کنیز زر خرید و دواب بارکش اندکی بهتر است و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و مادری و زنا شونی و طلاق و غیره در بدترین درجه امکان است. از زنهای پایتخت و شهرهای بزرگ بگذرید و نظری بزنهاهی قمشه و جهرم و سراب و گرم رود و قوچان و قراجه داغ بیندازید و آنوقت بخاطر بیاورید گله مندی ایرانیان سیاسی را از ویلسون (رئیس جمهوری سابق آمریکا) که چرا وقتیکه با زنتش بیاریس آمد در مجلس صلح برای ایران و استقلال کامل آن خود کشی نکرد و ایران را همدوش ممالک اروپا ننمود. ایران اگر تمام وسایل ترقی برایش مهیا باشد و فقط حالت زنان اصلاح اساسی نیافته باشد در میدان مبارزه و مسابقه با ملل زنده دنیا عاجز خواهد بود و کارش با دیگران در این میدان مانند سیاق دو نفر مردی خواهد بود که یکی سالم و قوی و دیگری مبتلا بفلاج شقی باشد (یعنی نصف راست یا چپ بدنش فالج و بیحس و حرکت باشد).

در این اواخر پس از آنکه مردان بیدار ملت های مسلمان مدتها و بهزاران بیان در این مسئله گفتند و نوشتند و مخصوصاً نویسندگان مصر (که قشون فرنگی اختیار حرف زدن را در آنجا از دست شیخ الاسلام و

معنی سوره یوسف درس خوانده و مردها هم دیگر پیش از دو نفر منکوحه و یک متعه زن نمیگیرند و اگر باین قرار پیش رویم عنقریب بملک فرنگ میرسیم غافل از اینکه در همین بیست سال که ما برای جایز یا حرام بودن الف با خواندن زن بسر و کله همدیگر میزدیم اروپا و آمریکا قدمهای بزرگی باز در این موضوع برداشته و حق رأی در سیاست مملکت بزنها دادند و در مجلس ملی بعضی از ممالک زن و مرد پهلوی همدیگر میشینند. اگر بدین سیاق ما پیش رویم پس از دویست سال هم بگرد یهودیهای چاله میدان نمیرسیم زیرا که آنها نیز میروند و تندتر هم میروند.

در ذیل قصیده‌ای راجع بهمین موضوع یعنی حقوق زنان و جور و ستم بآنها در ایران نشر میکنیم که بسیار لایق تحسین و آفرین است. این قصیده از آقای میرزا ابراهیم خان رشتی معروف بیور داود است که اشعار ایشان بطور متفرقه اغلب بنظرها رسیده و دیوان کامل ایشان امید است عنقریب منتشر گردد. این قصیده شاعر معاصر علاوه بر مزیت ادبی و اسلوب مطبوع آن دارای یک روح تازه و حکمت عالی و اثر تمدن است و آن عبارت است از دفاع صریح از حقوق انسانی زنها. شعرای ما به سه جهت پیش از دیگران باید برای آزادی و تربیت و اختیارات زن بکوشند. نخست آنکه شعر غالباً یک انعکاسی از احساسات لطیفه عشق و ستایش حسن طبیعت است و زن بهترین نمونه حسن و محبت در یکجا میباشد و تکلیف شعرای ما که کلید ترویج و پرورش انواع عشق و محبت در دست آنهاست میباشد که این حسن لطیف و طبیعی و عالی را از راههای منفور برگردانیده و کثافتی را که اسلاف آنان بآن جوهر پاک مخلوط کرده اند و مانند گل و خاک خوردن اطفال غیر تمیز است از آن نور الهی زایل کنند و در قلوب مردان مملکت یک احساس پاکتری بدمند. دوم آنکه تلافی گناه و ظلم گذشتگان از شعرای بزرگ ایران در باره زن فریضه همت اخلاف این طبقه است. پیشینیان شعرا قدرت طبع خود را در پست کردن قدر زن و وطن و نکوهش بآن جنس صرف کرده و سرمایه عظیمی از ضلالت عامه انباشته و اخلاق ملت را براه بد و ضد تمدن کشیده‌اند و در این فقره شکی نیست که یک قسمت مهمی از اخلاق ملی ما بواسطه شعرا ایجاد شده و شعر در ایام گذشته فقط چیزی بود که در جمیع طبقات ملت از خاص و عام و دهقان و شهری و چادر نشین خوانده میشد و انتشار آن محتاج بسواد عمومی نبود. سوم آنکه امروز نیز شعر در میان عامه ملت انتشار و سجع دارد و در حافظه‌ها ضبط شده و در افواه سیر میکند و بدین جهت دائرة انتشار و تأثیرش از مقالات مطبوعه و جراید بزرگتر است و از همین لحاظ است که با آنکه سلیقه ما بدرج اشعار نیست قصیده شاعر تمدن دوست و سخنور خود را که همواره بجزوه هموطنان این شهر روح و صفا و رونق مینبخشد و احساسات طبقه جوان و آزادی دوست ملت را برانهای خود منعکس میسازد بهر مقاله‌ای در این باب ترجیح داده و آرا زینت صحایف روزنامه میکنیم و آنچه هم نوشتیم فقط مقدمه‌ای بود برای جلب توجه خوانندگان بدنی المقدمه که قصیده ذیل است.

در باب شخص آقای پور داود و آثار ادبی او لازم نمیدانیم شرح زیادی بدیم زیرا بهترین معرف او اشعار و خیالات اوست.

مفتی گرفته و آزادی کلام آورده بود) مانند قاسم امین و خیل دیگر بدلائل عقلی و شرعی لزوم آزادی زنان را اثبات کردند طبیعت معناد کهنه پرست بعضی تربیت شدگان ممالک مسلمان متوسل پیدا کردن دلایل تازه برای مقصود کهنه خود شده و چیزهای عجیبی از فرق مزاحی و جسمانی زن برای لزوم پست داشتن زنی پیدا کردند. این «دلایل» که فقط عادت و میل بعقیده قدیمی و سختی جدا شدن از آنها را از زوایای علم طب و تشریح بیرون کشیده بهیچ وجه مناسبتی بامدعا ندارد. مثلاً اینکه دانه‌های سرخ ذره بینی خون زن کمتر از مرد است، دماغ زن سبکتر از مرد است، قوت او کمتر است، در استخوان بندی استخوانهای پهلو و فقرات و خاصره در زن و مرد فرقه‌های جزئی موجود است، اعصاب زن زود تر متأثر میشود، عادت ماهانه، حمل و شیر دادن و حتی مو در نیاوردن صورت دلیل فرق دو جنس و در نتیجه عملی دلیل دو زن گرفتن یا طلاق دادن، اسیر کردن و زدن زن فرض میشود!! اگر از روی این منطق یکی از علمای اروپا بحقیقت تسلط ملل فرنگ بر ملل شرق بدلائل سیاهی مو و چشم ایرانیها و کوتاهی قامت ژاپونیها، زود بالغ شدن عمرها، سبکی جزئی دماغ چینها^(۱)، لاغری و تیرگی رنگ هندیا استدلال کند آیا ما حاضر بقبول آن هستیم؟ این دلایل «نیش غولی» بقول طلاب فقط ناشی از یک قانون طبیعت است و آن این است که انسان آنچه را که در طفولیت از روی یک دلیل واهی بطور راسخ معتقد و معتاد شده پس از تعلیم و تربیت نیز چون دلیل قدیمی در نظرش باطل میشود با طبیعه و بدون قصد مایل است بر اینکه دلیل تازه و معقولتری موافق عصر و زمان از همان سرمایه تربیت خود برای عقیده مأنوس و محبوب قدیمی خود بترشد و دلش میخواهد آن عقیده را همیشه زنده کند. مثلاً در اروپا برای یهودیها هزاران عیب میجویند و دلایلی از نژاد و خواص فطری بدی آنها میآورند در صورتیکه اصلش همان کشتن عیسی با عقائد مسیحیان است که در قرون وسطی نیز همین تعصب مذهبی شدت گرفته است، ایرانیهای مسلمان مادامیکه مؤمن و مقتصدند بایبهار محض اینکه دین تازه آورده و بشاه «شهید» تیر انداخته‌اند واجب القتل میدانند و وقتیکه سیاسی شدند آنها را متمایل بروس و یا انگلیس شمرده باز خونشان را مباح میشمردند. شیعیان ایران ابتدا بغاصین خلافت طعن و لعن میکردند و پس از سیاسی شدن باز با همان اشخاص محض برهم زدن استقلال قدیم ایران مدعی میشوند، عثمانیها در قرون گذشته ایرانیان را رافضی گفته و قتل عام آنها را لازم میدانستند و پس از «تربیت» زون ترکها در پاریس اغلی از آنها نژاد ایرانی را دشمن داستانی توران و مانع عظمت و جهانگیری ترکها و یا محل اتحاد اسلام یعنی عجیب زون ترکی آن کلمه شمرده قطع نسل آنها را ترویج و تبلیغ میکنند که از کاشغر و مانچوری تا سرحد اتریش اردوی سرخ چنگیز باسانی خیمه بزند و آسیا خوشبخت گردد!! بعضی ایرانیان در مقام امیدواری و رد اقوال بدبینان گویند که حال دیگر اوضاع برتربیت قدیم نیست و در بیست سال آخری در طهران در محله حسن آباد و محله دولت ترقیات شایان بعمل آمده و زنها تا اندازه فهمیدن

(۱) بموجب یک جدول احصاء که از اوزان عده مختلفی از دماغهای نژادهای ملل مختلف اروپائی و چینی و کاکاسیامها ترتیب داده‌اند معلوم شده تفاوتی در وزن متوسط آنها موجود است و مال چینها اندکی سبکتر از ملل اروپائی است [کتاب تشریح فرانسوی تألیف Dehier].

بزرگترین گناه بنام یزدان

نایریکه^(۱)

هان پسر پاکراد بشنو از من
آنک دو زن را زهر خویش رواند
پیش زیک زن زهر مرد در این روز
ایکه زحرفت دوزن زبون و اسپرند
ظلم روا داری و همیاره سرائی
ساحت حق را زسنگ قتنه خبر نیست
وای بر آن مرد کر گنه نهراسد
وای بر آن سر زمین تیره که آنجا
پیش زیک مهر سر بسینه ننگند
خاطر زن را ز جرم خدعه میازار
شربت باد از زمان و عصر تمدن
ننگین آید بچشم اهل زمانه
چشم مبادت بسوی پرتو یزدان
ایکه زنی را رفیق عمر گزیدی
مهر و وفا در جهان ودیعه حق است
خانه دل را بجرص و آاز میلای
روی دو زن بینی و زیانش نینی
لاجرم از برگزیدن زن دوم
عشق چه رو نابد از میانه و گردد
تا که تو در خانه تخم کینه فشان
باید اوضاع ملک درهم و بر هم
خانه چو از عشق و مهر خالی عاری است
ملک از آن نیز بهره یابد و گردد
تا که در آن خاک مرد خویش برستند
تا منش و طبع دیو و غول بیاید
چشمه مهر است آشیانه مردم
ارثیدی مهر این جهان بتمودی
گردد از مهر و داد قوم سر افراز
از چه در آن ملک علم صنغ و ادب نیست
این همه خواری و بیکی زجا خاست
این نه همان مرزوبوم هست که روزی
اینک مثنی بخانمان بستیزند
شهو ت فرمانروا و حرص شده چیر
این همه بیچارگی و خواری و پستی
زانکه ورا دودمان چو دود سیه گشت
لاجرم از کشت خار خار زند سر
نیکی آید زنیکی و زبندی بد
پور میازار حال خویش از این بیش

عزت خود را و ملک میدان از زن
تربت قرن راست قاتل و دشمن
روح وطن راست رنج و درد و زلیفن
ایکه دلت سخت تر زسنگ و ز آهن
قرآن آورده این طریقت متقن
شهو ت در دست غیر داده فلاخن
نیکو داند هر آنچه زشت و فزاکن^(۲)
کمتر ارزد زنی ز دانه ارز
ار نبود دل سرای شهوت و رین^(۳)
بادت زین جرم پاک دست و دامن
تربت روز و وقت عهد روشن
کز تو رسد بر بچشم دانش سوزن
ار نزدائی ز خویش خوی هرین
رسم وفادان و عهد و پیمان مشکن
لرزند از آن سپرغم و گل و لادن
چهد کن این خار را زستان برکن
برده شهوت ز پیش چشم بیفکن
عشق زن پیش را بسوزی خرمن
دشمنی و کین و خدعه ظلمت افکن
سازی از خدعه و خیانت مخزن
ماند بس کار و کوشش از سترون^(۴)
خانه چو باشد سرای حیل و شیون
مامن مثنی تباہ طینت و رهن
بیهده بهر نجات رنجبه کند تن
ماند ایران همی خرابه و گلخن
نابد خورشید عشق از آن روزن
تیره و تاریک و تار چون چه یژن
آید زان استوار دوده و میهن^(۵)
بهر چه بیغوله گشت خان و نشین
بهر چه کج کرده چون گدایان گردن
رشک ارم بود و جانفزای چو گلشن
مثنی دیگر برهنه پای پیرزن
عشق نگوئسار و مهر وارون گزرن^(۶)
مرد دو زن برده را بگیرد دامن
زانکه ورا نیست مهر اینک و آیدن^(۷)
روید از تخم و کشت سوسن سوسن
مهر دهد مهر بار و دانش دانش^(۸)
چون شنود مرد کر نصیحت الکن

قواعد صرف و نحو آن بصیرتر باشد نوشته او بهتر میشود. در زمانی که علم و ادب در مشرق زمین نیز رواج داشت و بعلم زبان و فصاحت و ادبیات و لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و تمام فنون راجعه باین علم اهمیت زیاد میدادند بزرگان نویسندگان نظم و نثر فصیح و دستورهایی زیادی برای یاد گرفتن صنعت کتابت و انشاء و یا نظم (در صورت داشتن طبع شعر) بطالین علم و ادب میدادند. هر کس کتب متقدمین را مانند کتب جاحظ و صدها کتب دیگر در عربی و قابوس نامه و چندین کتاب دیگر در فارسی ملاحظه کرده میداند که یکی از دستورهایی عمده برای تعلیم فن تحریر آن بود که شخص طالب علم و ادب بایستی کلام فصحا را زیاد بخواند و حفظ کند و چندین کتاب از مؤلفات بهترین نویسندگان عرب و عجم که سرمشق درخشان نثر نویسی و از آثار افصح فصحا آن زبانها بودند مکرر بخواند و قطعات خیلی عالی آنها را حفظ نماید و چندین هزار بیت بلکه صدها قصیده و غزل از مشاهیر شعرای عرب و عجم و بهترین قطعه‌های آنها را از بر بداند. از زبان عربی که دریای بیکرانی است و در علم لغت و ادب آن زبان حیرت انگیز و توانگر هزاران بلکه ده هزاران کتاب نفیس و بیانند پرداخته شده بگذریم و از زبان فارسی قرن پنجم و ششم و هفتم حرف بزنیم. برای نوشتن این زبان استادان و دانشمندان و نویسندگان قابل دستورهائی گذاشته‌اند. اولاً برای هر کسی که قلم بدست میگرفت لازم بوده (و هنوز هم هست) که تا اندازه‌ای عربی بداند و لغات و قواعد صرفی ثابت و متقن آن زبان بیمثل را که در زبان ما استیلا یافته فراگیرد ثانیاً کتب ادبی فصیح و باصلاح فرنگی «کلاسیک» ما را از قبیل کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی و گلستان و چهار مقاله نظامی سمرقندی و مرزبان نامه و سیاست نامه نظام الملک و غیره از آثار قدما و یا مثلاً در این عصر منشآت قائم مقام و میرزا عبد الوهاب نشاط و غیرها از متأخرین را بکرات بخواند ثالثاً قواعد زبان فارسی را که اغلب در مقدمه کتب لغت فارسی ثبت شده یاد بگیرد و رابعاً اطلاع کافی از سرمایه اندوخته قرون گذشته که در واقع مهمترین رکن زبان و ادبیات ما است داشته باشد و آن سرمایه اشعار شعرای بزرگ و نامی ما است که ایران امروز نیز بداتها زنده است و این فقره مخصوصاً از اساسی‌ترین مقدمات مهارت در زبان است. و هم از شرایط عمده چیز نویسی در دست داشتن مقداری از معلومات متفرقه از هر قسم و راجع بهر شعبه‌ای از علوم و فنون و مخصوصاً مهارت در علم تاریخ و بالأخص تاریخ ادبیات است و بدیهی است نوشته اشخاصی که مثل بعضی از نویسندگان کنونی ما اسم حافظ و سعدی و ورد زبانشان است ولی هیچ خبر ندارند که این شعرای مشهور در چه تاریخ و کدام عهدی زندگانی نموده و در زمان آنها سلطنت با که بوده است تا چه اندازه سطحی و خالی از نکات حکمتی و مطالب و دقایق سودمند خواهد بود.

این است شرایط و مقدمات ضروریه چیز نویسی ابتدائی و گمان نمیرود هیچ عاقلی ادنی شکی در این حقیقت بدیهی داشته باشد که زبان نیز مثل هر چیز دیگر از آثار بشری بررور زمان تکمیل شده و یاد گرفتن زبان فصیح و ادبی و مفهوم اهل لسان موقوف بفرآ گرفتن قواعد آن و پیروی کلام فصحا است و اگر تصرفی مطابق روح زمان در آن لازم باشد نیز هر چه بشود باید بر وفق روح زبان و ساخت و ریخت آن شده و مبنی بر عوام

مأخذ فارسی فصیح

و «فارسی خان و اله»

نوشتن در یک زبانی محتاج بخوب دانستن آن زبان است و هر چه شخص زبان را بهتر و کاملتر بداند و بر اصطلاحات و عبارات و لغات و

(۱) Nairikih = زناشوئی. (۲) پلید و چرکین. (۳) چرکی و پلیدی. (۴) عقیم. (۵) خان و مان. (۶) تاج و دیهیم. (۷) اکنون. (۸) داد و دهش.

و کلمه مقابل فارسی آنرا پهلوی همدیگر نوشته باشد کلمه عربی را در یک صفحه و کلمه فارسی بمعنی آنرا در صفحه مقابل نوشته باشد و این صفحات را که عدد صفحه هم ندارند پهلوی هم گذاشته و یک کتانی کرده باشد اتفاقاً پیش از آنکه این کتاب خطی را بهم دوخته و جلد کتیب طفلی آمده و تمام صفحات آنرا بهمزده باشد و هر صفحه از لغات عربی مقابل صفحه دیگری از لغات فارسی که نیبایستی در مقابل آن بیاید افتاده باشد تصور کنید در اینصورت معانی لغات چگونه میشود مثلاً در مقابل کلمه «قلم» عوض «خامه» ممکن است افتاده باشد «تیشه».

ولی این هم عجیب ترین خواص آن زبان نیست— زیرا بطور محدود و معدود در زبانهای دیگر هم نظیر آنها را ولی نه بآن غرابت توان یافت و در فارسی هم با بعضی کلمات عربی این معامله بمرور زمان شده ولی نه باین فراوانی و بیحسابی— بلکه عجیب تر از این هم یک خاصیت دارد و آن چنانست که در آن زبان مراعات قواعد صرفی عربی و فارسی هم ابدأ لازم نیست باین معنی

که در زبان عربی با وجود وسعت فوق العادهٔ دائرهٔ صرف و اشتقاق آن بنای کلمات مشتقه و صنع کلمات مختلفه و ابواب ثلاثی و رباعی باستانی چند فقره (مثلاً مانند بنای اسم فاعل از ثلاثی مجرد متعدی) همه جا سماعی است نه قیاسی و اگر کسی بجای «اهمال» «تهمیل» یا بجای «تغلیط» «اغلاط» بگوید مضحکه میشود و یا اگر بجای «شریف» «شارف» و بجای

«جمیل» «جامل» بنویسد خطای فاحش کرده و همچنین در زبان فارسی بنای ترکیبی کلمات از ترکیب وصفی و اضافی و نسبی و سایر انواع ترکیبات زیاد فارسی تماماً سماعی است و هیچکس نمیتواند در مقابل «عبارت پرداز» مثلاً «لفظ پرداز» «غلط پرداز» «کتاب پرداز» بگوید یا نظیر «اتشکده» و «میکده» را «تیرا ککده» یا «غفلتکده» و «عزنتکده» او بتقلید «قبرستان» و «بهارستان» بگوید «مزارستان» «عبادتستان» «خزانستان» یا بتشبه

«گناهکار» و «نیکوکار» «ثوابکار» و «صحیح کار» یا بجای «شرمسار» «خجالتسار» یا بقیاس «پیرانه» و «حکیمانه» بنویسد «جوانانه» و «طیبانه» یا در مقابل «هنرمند» و «سودمند» گفته شود «عجزمند» و «زیانمند» و هکذا صدها ادوات الحاقی و کلمات اضافی و ترکیبی در فارسی که همه سماعی است.

حالا در زبان عثمانی بدون هیچگونه قید و با کمال «آزادی» تمام کلمات عربی را بهر اشتقاقی و هر صیغه‌ای و هر بانی میشود آورد خواه در خود زبان عرب آمده باشد یا نه و در ترکیبات فارسی هم مثل یک زبان اختراعی تمام ترکیبات را بطور قیاسی با مفردات فارسی و عربی مطلقاً میشود ساخت و استعمال کرد و از این شرب الیهود و هر ج و مرج مطلق قواعد نحوی و صرفی و لغوی و اصطلاحی یک زبان مصنوعی در آمده که مفردات آن از این قبیل است: «استحکامکارانه»، «استدراج»، «متحسس»، «تعجیز و ازعاج» (بمعنی مزاحمت) «تلطیف» (بمعنی دلجوئی)، «تخدیش» (بمعنی مشوب ساختن خاطر)، «تجزیه» (بمعنی مجازات)، «دخالت» (بمعنی پناه بردن)، «تنیه» (بمعنی سپردن و حکم کردن)، «مساعده» (بمعنی اذن)، «مراق»! (بمعنی غصه و هوس)، «عجبا» (بمعنی آیا)، «غالباً» (بمعنی گویا)، «تخف» (بمعنی عجیب)، «ناجی» (بمعنی نجات دهنده)، «تقدیر» (بمعنی محسین) و هکذا هزاران کلمات دیگر که بحد و حصر نباید و یک کتاب در تعداد آنها لازم است و همچنین ترکیبات عربی و فارسی مثلاً «مع التأسف»

فهم نمودن زبان بوده و هم آن تصرف از طرف اهل آن بعمل آید و اهل آن کسانی هستند که احاطهٔ کامل و مسلم بر مقدمات مذکور در فوق دارند (یعنی تصرف از مجتهدین فن باشد نه بیسوادان کم مایه) و نیز آن قدم راجع بتکمیل و اصلاح زبان قدم کوچکی باشد تدریجی در مطالبی که اکثریت عظیمهٔ اهل زبان آنرا صحیح بشمارد.

مأخذ فارسی فصیح از قرن پنجم تا اوایل این قرن همین مقدمات اساسی بود که ذکرش گذشت. حالا بنیم مأخذ فارسی عجیب و هذیبانی که اخیراً در بعضی نشریات ایران و حتی در پاره‌ای از اوراق سیاسی پایتخت معمول شده و بکلی نامفهوم است و ما آنرا در شمارهٔ ۷ کاوه «فارسی منطق الطیر مسخ شدهٔ عهد مشروطیت» نامیده و زبان جنیان خواندیم چیست و این زبان عجیب و تاریک که یک چیز غیر طبیعی بوده و از زبان معمولی لفظی و کتابی دور و فهم آن تقریباً بر عامه کاملاً غیر ممکن است از کجا بعمل آمده و چطور اختراع شده است.

ممکن است بعضی از اشخاصی که بتقلید همدیگر این زبان مصنوعی را تحریر میکنند خود نیز ندانند که منشأ آن چیست و لهذا توضیحش شاید بیفایده نباشد که این زبان از ترجمهٔ تحت اللفظی زبان ترکی عثمانی و داخل کردن الفاظ و تعییرات و اصطلاحات آن بدون مناسبتی در زبان فارسی بعمل آمده است.

زبان عثمانی حالیه یک زبان خیلی عجیبی است که نظیرش شاید در دنیا دیده نشده. اولاً باید بگوئیم که این زبان با اصطلاح علمی جزو زبانهای مغولی است و اساس صرفی و نحوی آن بکلی مخالف زبانهای هند و اروپائی است (که فارسی نیز از آنجمله است). ثانیاً زبان عثمانی بواسطهٔ تنگی دائرهٔ خود و انتقال آن با آسیای صغیر مقدار زیادی از لغات خارجه اقتباس کرده و این اخذ لغات بیگانه بحدی رسیده که خود زبان ترکی را مستهلک ساخته. شمس الدین سامی یکی از لغویون و ادبای درجهٔ اول عثمانی که کتب لغت زیادی تألیف کرده احصائیه‌ای راجع بمفردات لغات داخله در ترکیب کلام عثمانی ساخته و بموجب این احصائیهٔ بثبوت پیوسته که در زبان حالیه ادبی عثمانی که جراید و کتب بدان نوشته میشود و خواص بدان حرف میزنند تقریباً در صدی هفتاد لغت عربی و در صدی پانزده کلمهٔ فارسی و در صدی پنج لغات خارجه دیگر داخلند و فقط در صدی ده لغت ترکی است. این زبان علاوه بر این استیلای لغات خارجه یک خاصیت دیگری هم دارد که هزار مرتبه عجیب تر از فقرهٔ اولی است و آن این است که کلمات عربی و فارسی را که گرفته بهمان معانی اصلی خود باقی نگذاشته بلکه آنها را بمعانی عجیب دیگری که با معانی اصلی ادبی مناسبتی ندارند (مناسبت بعیدی دارند) استعمال میکند مثلاً روزگار بمعنی باد، بیکار یا بکار بمعنی عزب، وزنه بمعنی خزینه، مسافر بمعنی مهمان، سوخته بمعنی طلاب، سربست بمعنی آزاد، اختلال بمعنی انقلاب، چراغ (یا چراق) بمعنی شاگرد، فنا بمعنی بد، اختیار بمعنی پیر، گنج بمعنی جوان، اشقیاء بمعنی قطاع الطریق، وجود بمعنی بدن، آرزو بمعنی میل، پول بمعنی تمبر پستی الخ و نه هزار و نهصد و نود کلمهٔ دیگر که ذکر آن بطول انجامد و بسیار مضحک و با مزه است و درست مثل کتاب لغتی است که شخص از یک زبانی بزبانی ساخته و تألیف کرده باشد مثلاً از عربی بفارسی ولی بجای آنکه کلمهٔ عربی

فرنگی مختلف را متصل با جا و بیجا تکرار میکنند (مثلاً بجای این عبارت «امروزها هوای طهران سرد شده و فقرا در زحمتند» مینویسند «امروزها بارقه برودت! با ضولت استیلا کارانه خود - طهران را، اشغال کرده!!!» و زحمت مرارت کارانه آن، در میان صنف فقیر - عرض اندام نموده و با مشکلات فوق البشری، - امرار حیات مفلوکانه میکنند؟.....» این نقطه های سجا وندی که علامت وقف یا فصل یا تعجب یا استفهام است نیز در مملکت مخترعین آنها قواعدی و محل استعمال مخصوصی دارند و باین فراوانی و بیجا استعمال نتوان کرد. البته تعجب نخواهید کرد که امضای محررین این گونه مقالات منطق الطیری نیز بهمان غرابت و بقول خودشان «طلسم کارانه» یا «هَطلسم» است مثلاً جناب م.ع.د. یا ص.د. یا صیمی یا حکمت ناجی یا جودت یا عرفی، ذوقی و هکذا که آنها تقلید متخلص (یعنی تخصص) عثمانیها است. خیلی مایل بودیم که ذیلاً محض خالی نبودن عریضه چند قطعه نیز از آخرین نمونه های «فارسی خان والده» برای توضیح مطلب بمثال درج نمائیم ولی یک نکته مهم ما را از این کار جلوگیری کرد و آن عادت عجیبی است که مردم ایران باستخراج و استنباط معنی عیججوی شخصی و کنایات از هر اشاره و کلمه ای دارند و کلیات مسائل را بر مثال آن حمل میکنند و همیشه تصور میکنند که مقصود از هر مسئله کلی تنقیدی قانون کلی آن نبوده بلکه عمده مصداق معینی از آن کلی است چنانکه در بعضی از مقالات گذشته ما همین کج فهمی و سوء تأویلها شد. ما در همین باب یعنی توجه عامه بافتضاح شخصی و گشتن بی امور قال و قیل انگیز و صرف نظر از روح و نکته عبرت و حکمت مندرجه در مقالات تنقیدی و منجر شدن این فقره بملاحظه و احتیاط زیاد نویسندگان در ذکر مثل و مثال و تنگی دایره کلام بر نقادان بیغرض در شماره های آینده مستقلاً یک تبصره ای خواهیم نوشت. X

شطح

زمانی درس علم و بحث تنزیل
که باشد نفس انسان را کالی
زمانی شعر و شطح و حکایات
که خاطر را بود دفع کللی
(سعدی)

بازی شطح هم مثل همه چیزها و کارهای دیگر در فرنگستان ترقی بسیار نموده و امروز این فن نیز مانند فنون دیگر دارای علما و نویسندگان مشهور و روزنامه های مخصوص زیادی است و اغلب روزنامه ها و مجلات علمی و سیاسی و غیره و حتی روزنامه های رسمی و نیم رسمی از قبیل تایمس مشهور لندن و غیره برای شطح در ستونهای خود جای مخصوص و نویسنده علی حده ای دارند که اگر هر روز هم نباشد لا اقل هر چند روزی یکبار مسئله ای در خصوص شطح طرح مینمایند و گاهی صورت یک دست بازی مشهوری را که در بین دو استاد واقع شده درج نموده و در آن خصوص تنقیداتی مینمایند و از بعضی حرکات با اقامه دلایل و براهین تکذیب و از برخی دیگر تعریف مینمایند و خوانندگان خود را بعضی نکات دقیقه فن ملتفت و متوجه میسازند و گاهی یک مسئله ای را جمع بشطح طرح مینمایند و مثلاً میگویند یک دست بازی شروع شده و حالا پس از کشتار خیلی از سوازاها و پیادها بازی بجائی رسیده که طرفی که بهره سفید بازی میکند دارای

(بجای افسوس که)، «مع الممنونیه»، «مع المسار»، «لحده پردازانه»، «جریمه دار»، «معنیدار»، «زامدار»... الخ که در حساب نگنجد. یک خاصیت عجیب دیگر آن زبان نیز که منحصر بفرد است آنست که قسمت مهمی از آن زبان از ترجمه تحت اللفظی زبان فرانسه بعمل آمده و علاوه بر این خاصیت غریب در زبان معمولی که دلیل فقدان ذوق و روح مخصوص زبان است در ترجمه کلمات فرنگی و اصطلاحات علمی و ادبی و فلسفی و غیره نیز هیچ نوع زحمت بخود نداده و باکمال سادگی مضحک عین معنی تحت اللفظی عربی آن اصطلاحات را داخل زبان خود نموده اند و این فقره بکلی قیاسی است و بدون معطلی هر کلمه مشکل فرنگی را میشود تحت اللفظ عربی کرد و از آن اصطلاح ترکی ساخت. مثال این فقره هم بیحد و حساب است مثلاً ذهینت (۱)، لایوت (۲)، افتاع (۳)، حال حاضر (۴)، عین زمان (۵)، عصیت (۶)، ضربه حکومت (۷)، مکتب سعدی (۸) (یعنی شیوه او)، تقدیر (۹)، عکس العمل (۱۰)، سما (۱۱) (یک سیاهی سیاسی)، آهنگ (۱۲) و هکذا هزاران اصطلاحات دیگر.

الفاظ بی معنی جدید الاستعمال در ایران

حالا بدبختانه از تأثیر این ادبیات (۱) زبان مصنوعی بروسه و سیواس و مقلدین باکونی و گنجه ای آنها و این شله قلمکار عجیب و مخصوصاً از برکت قدوم ادبای خان والده در بعضی از دار السلطنه ها و در خود دار الحلافه که باید مرکز سرمشق و نمونه زبان دری باشد یک مولود غیر طبیعی و ناقص الحلقه ای زائیده شده که قسمتی از مقالات که روی سخن هم در آنها بعامه است بدان زبان عجیب نوشته میشود. اگر تأویل به تنقید شخصی نمیشد ما مقداری از نمونه های خیلی عجیب این منطق الطیر تازه را بدون زحمت تفتیش و تصفح اینجا درج میکردیم ولی چون خوانندگان ایرانی خوب با این زبان غیر طبیعی آشنا هستند لازم بدرج نمونه های زیاد نیست و فقط چند کلمه از مفردات آن کافی است که ملاحظه کنندگان بترکیب آن نفرین کنند مثلاً «عرض اندام» یعنی ظهور، «اثبات وجود» یعنی حضور، «ناجی مملکت» یعنی نجات دهنده، «غنعات» (!) یعنی روایات (و گاهی یعنی آباء و اجدادی) «لاقید» یعنی بیقید، لاقیدانه (!)، «لعو گردید» یعنی بهم خورد، «مدهش» یعنی وحشتناک، «اشقیاء» یعنی دزدان، «متجاسرین» یعنی متمردین، «خاطرات» یعنی یادداشتها، «زامداران امور» یعنی اولیای دولت، «عنودانه»، «خویشاوندی منشانه»، «وضعیت» یعنی اوضاع، «موقعیت» یعنی موقع، «جریمه دار»، «متحسس»، «محرورانه»، «در اطراف صلح»، «در اطراف واقعه زنجان» یعنی راجع بان مسئله، «مادام که» یعنی مادامیکه، «تکدیر» یعنی توبیخ، «صمیمانه» یعنی صاف و بیغرض، «انتحار» یعنی خودکشی، «طین انداز شد» یعنی منتشر شد، «معکس افکار» یعنی نماینده خیالات، «مفکوره» یعنی فکر، «روح تزیه» یعنی پاک..... و غیره و غیره الی غیر التهایه.

علاوه بر اینها یک سجا وندی بازی غریبی نیز در اینگونه منشآت هذیبانی و برت (۱۳) رایج شده که از عجیب ترین مضحکات است مثلاً علامات سجا وندی

Satisfaire (۳)	Inmortel (۲)	Mentalité (۱)
Nervosité (۶)	En même temps (۵)	Moment présent (۴)
Admiration (۹)	École de... (۸)	Coup d'Etat (۷)
Excentrique (۱۳)	Harmonie (۱۲)	Figure (۱۱)
		Réaction (۱۰)

از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت پردازی مترسلاانه و خطب و نطقهای جلوس سلاطین و وصایا تلافی و پرکرده‌اند ولی از یزدگرد اول باینطرف اخبار خوبی در دست بود. خداینامه و کتب نظیر آن خیلی مبالغه آمیز و آب و تاب دار و بسیار منشیانه (بدیعی) بوده چنانکه ملخص عربی که از آنها بالواسطه برای ما مانده باز پر از صنایع بدیعی و متکلفانه است. مخصوصاً جاحظ در کتاب «الیان و التیین» گوید در خصوص شوپیه و سعی آنها در اثبات فضل عجم بر عرب قریب باین مضمون گوید «هر که بخواید ادب و تربیت عالی و صنعت تمثیل و عبرت و عبارت پردازی لطیف و تصورات نیکورا بفهمد نظری بسیرالملوک و تاریخ سلاطین بیندازد» (۱). حمزه اصفهانی نیز در باب کتب تاریخ ایرانی شیهه اینرا میگوید. این داستانها مبالغه آمیز و شاه پرستانه و مقید بصحت نسب سلاطین بوده و نفوذ طبقه نجبا و اشراف و موبدان نیز در آن داخل شده بود و نیز همهجا حماسی و رزمی بوده و سعی داشتند مقام و شکوه ایران را بلند کرده و بدین واسطه قبول عامه و رواج پیدا کنند. بعدها بعضی حشو و زواید نیز از طرف متأخرین بر داستانها افزوده شده مانند مضامین کتیبه‌های قبور سلاطین و غیره. با وجود همه نواقص یا معایب که داشته باز خداینامه که یک کتاب تاریخ رسمی بوده و در زمان ساسانیان نوشته شده بود بهترین مأخذ تاریخی مخصوصاً در قسمت راجع بساسانیان بوده.

چون همه کتب تاریخی و قصه‌های موجود در ادبیات پهلوی بجز کارنامه اردشیر از میان رفته و ترجمه‌ها و تهذیبهای مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده بدینجهت بعضی نقایط برای ما بکلی تاریک میماند مثلاً نمیدانیم آیا علاوه بر خداینامه یک کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده و یا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع بجزئیات ولی بعضی هم تا اندازه‌ای عمده هستند و بظن قوی همین اختلافات در نوشتجات پهلوی هم بایستی بوده باشد فقط از تهذیبا و اصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‌اند. حدس اینکه بعضی نسخه‌های این کتاب علاوه و ضمیمه‌ها از سایر کتب پهلوی مثلاً از قصه بهرام چوبین پیدا کرده بعید نیست (۲). بهرام موبد شهر شاپور (در ولایت فارس) بقول حمزه اصفهانی بیشتر از بیست نسخه مختلف خدای نامه را با هم مطابقت کرده و بواسطه تطبیق اختلافات آنها یک اصلاحی خود بعمل آورد. موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف نسخ شکایت میکند ولی هر دو شکایت از اختلافات در باب عده سالهای سلطنت بعضی از پادشاهان است و مخصوصاً کسروی از اغلاط ترجمه سخن میراند که راجع بترجمه‌های عربی است (۳). ولی بهر حال از مطالعه تاریخ طبری و مخصوصاً مطابقت آن با سایر مأخذ عربی و فردوسی معلوم میشود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران اصلاً در مأخذ اصلی پهلوی تا اندازه‌ای بسبب اختلاف بوده چنانکه طبری در قسمت راجع بتاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها با روایت ابن بطریق و ابن قتیبه که مأخذشان ترجمه ابن المقفع بوده مطابق میآید و دیگری با روایت یعقوبی و اغلب با فردوسی که نه بواسطه ترجمه عربی بلکه بواسطه نسخه فارسی متن پهلوی منتهی میشود موافق است. هر دو این روایتها باز اغلب در اساس و صفت اصلی متحد بوده

(۱) اصل عبارت جاحظ چنین است «و من احتاج الی العقل و الأدب و العلم با المراتب و العبر و المثالات و الألفاظ الکریمه و المعانی الشریفه فلینظر الی سیر الملوک» [محصل].

(۲) این قصه بآن تفصیل که جداگانه در اواخر عهد ساسانیان پرداخته شده بود ظاهراً در اصل خداینامه نبوده چنانکه در ترجمه ابن المقفع نیز (بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه و ابن بطریق مستفاد میشود) حکایت بهرام چوبین با اختصار بوده. قسمت مهمی از این قصه پهلوی در الأخبار الطوال دینوری و در نهاية الأرب منسوب با و در ترجمه طبری بلعمی و در تاریخ یعقوبی و هم چنین در یکی از دو مأخذ طبری و در کتاب مسعودی برای ما مانده [نولدکه].

(۳) ظاهراً مقصود از نسخه‌های خداینامه هم که در دست بهرام موبد بوده ترجمه عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفع نه اصل پهلوی. ابن خیالرا تأیید میکند اینکه حمزه اصفهانی سیر الملوک بهرام را «اصلاح» مینامد نه «نقل». کریستین نیز در کتاب «اولین انسان و اولین پادشاه در تاریخ اساطیری ایرانی» همین عقیده را اظهار کرده (صفحه ۸۲) [محصل].

نموده که در سفارت علیه دولت ایران در برلن حضور بهم رسانده و از طرف دسته مزبور و ملت ارمنستان عرض تشکر و امتنان از رفتار انصاف جوانانه‌ای که در ایران همیشه با ارامنه شده و هم از همراهی و محبت ایرانیان با مهاجرینی که در موقع جنگ بخاک ایران پناه برده بودند بجاید. هیئت مزبور در تاریخ مذکور در فوق در سفارت ایران حضور بهم رسانده و شرحی مبنی بر مراتب مشروحه در فوق و در تشکر از ملت ایران بیان نمود و منجمله اظهار داشت که رئیس الوزرای ارمنستان در آخرین نطق خود در مجلس شورای ملی ارمنستان گفته است که در بدترین موقع سختیها و مصائب ما ایران بهترین دوست ما بوده است. آقای ایلیکجیان هم در این خصوص گفت که حقیقه عقیده هر شخص ارمنی چه در خود ارمنستان و چه در اروپا و یا در هر مملکت دیگر دنیا عین عقیده فوق رئیس الوزرای ارمنستان است و از جناب وزیر مختار ایران استدعا نمود که مراتب تشکرات صادقانه اردنیهارا بدولت ایران تبلیغ نمایند.

منشأ قدیم شاهنامه

و مأخذ اصلی آن

— ۳ —

در شماره گذشته دامنه سخن در اینموضوع بدانجا رسید که شرحی در باب کتب سیر الملوکهای عربی که اسامی آنها بما رسیده دادیم و وعده کردیم که در این شماره ابتدا مزید توضیحاتی در باب خداینامه و ترجمه‌های آن داده و از مترجمین و مؤلفینی که در قرون اولی اسلام در باب ایران قدیم و تاریخ و آداب آن در عربی و فارسی تألیفات کرده‌اند و از کتب آنها شرح مختصری داده بدینالیه مطلب در باب اصل شاهنامه بپردازیم. اینک میخواهیم سخنرا از آنجا گرفته و بر حسب و عده بیان برسانیم:

خداینامه — سیرملوک الفرس — شاهنامه

در باب خداینامه و ترجمه‌ها و تهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلأ ملخص آنچه‌ها که علامه نحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولدکه در دیباچه خود بترجمه فصل تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده ذکر کنیم محقق مشار الیه گوید:

«خداینامه تاریخ ایران را از بدو خلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده و فرقی میان داستان اساطیری و روایات افسانه‌ای و سلاطین تاریخی نمیگذاشت و بدین جهت عربها و ایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلاً تصور اینرا نمیکردند که هوشنگ و رسم آن قدر تاریخی نیست که شاپور و بهرام چوبین و سایر اشخاص تاریخی. داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات آوستاست بمرور زمان خیلی تکامل و بسط و شاخ و برگ یافته و شرح و تفسیر و روایات موبدان و هیربدان در خصوص ابتدای خلقت و تمدن و ظهور قانون و غیره و همچنین بعضی نسب‌نامه‌ها بر اصل آن داستان افزوده شده و مندرجات رومان اسکندر نامه که از مأخذ خارجی (یونانی) آمده بی سروصدا مثل اینکه اصلاً جزو داستان ملی بوده داخل و جزو کتاب شده. از دوره طولانی سلوکیان و اشکانیان هیچ چیز غیر از چند نام نمانده. از ساسانیان هنوز در خاطرها چیز زیادی بوده ولی با این همه از مؤسس این سلطنت (اردشیر) علاوه بر مطالب تاریخی صحیح خیلی داستانهای افسانه آمیز در افواه یا مأخذ کتبی بوده که در خداینامه غالباً همان افسانه‌ها داخل شده و از مطالب تاریخی کمتر آمده بود. از پادشاهان بعد از اردشیر تا زمان یزدگرد اول (۳۹۲-۴۲۰) اخبار و تفصیلات خیلی جزئی میدانستند و از آثاری که از خداینامه مانده معلوم میشود که نقصان این قسمت

و یک اساس مشترک می‌رسند فقط حرف در اینجا است که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است یا بعد از آن که آنهم بیشتر مسئله ادبی است نه تاریخی.

از همه بیشتر فوت «سیر الملوک» ابن المقفع که جزء وسایر مورخین که آنرا در دست داشته‌اند در ذکر بر سایر سیر الملوکها مقدم داشته‌اند اسباب تأسف است. ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود خیلی دقت و بمطابقت آن با متن اصلی مواظبت کرده و اگر چه قطعاً مایل بوده که ترجمه تاریخ سلطنت ایران را با ذوق معاصرین خود تطبیق دهد و شاید در مواردی که ملاحظه حسیات منه‌بی مسلمان در نظر بوده مانند سایر مؤلفین و یا تهذیب کنندگان این موضوع بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد (۱) ولی ظاهراً تصرفات زیادی در ترجمه نکرده و حتی دلیلی نیست بر آنکه در مواقع عبارت پردازی در نسخه اصلی پهلوی وی بیشتر از اصل قلم را جولان داده باشد و مخصوصاً مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه او از اصل ترجمه کرده‌اند مثلاً شاهنامه‌ای که مآخذ فردوسی بوده این نوع بدگمانی را از او زایل میکند.

بو اسطه شعب تدریجی عده زیادی از قطعات کتاب سیر الملوک ابن المقفع را ممکن است از کتب موجوده جمع آوری کرد ولی بدبختانه اینگونه قطعات هم اغلب از قسمتهای ادبی و عبارت پردازی آن کتاب است و از قسمتهای مهم کمتر مانده. از آنجمله در عیون الأخبار ابن قتیبه چندین قطعه از سیر الملوک ابن المقفع موجود است که یکی از مفصلترین آنها در خاتمه کار فیروز است (۲). همان قطعه (یعنی عاقبت فیروز) عیناً با قدری تلخیص در کتاب سعید بن بطریق خلیفه نصاری در اسکندریه معروف به اوتیکوس (که کتاب خود را در اواخر ایام خود نوشته) نیز موجود است. بدلائل چندی معلوم شده که مآخذ ابن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیماً کتاب ابن المقفع بوده و مآخذ طبری در یک روایت خودش باز سیر الملوک ابن المقفع است ولی طبری مستقیماً از کتاب مزبور اخذ نکرده بلکه برای قسمت تاریخ ایران علاوه بر مآخذهای دیگر یک کتاب دیگری در دست داشته که یک سیر الملوک دیگری بوده که علاوه بر روایات دیگر از کتاب ابن المقفع هم اقتباسات داشته. کتاب گننام معروف به «اسیرنگر ۳۰» که ارتباطی میان او و طبری در اخذ از

همدیگر نیست و کاملاً مستقل است نیز عیناً در قسمت راجع تاریخ ایران و مخصوصاً در همان موارد که طبری دو روایت ذکر میکند دو روایت می‌آورد که بدو مآخذ اصلی قدیمی برمیگردد چنانکه در بعضی موارد مثل این است که یک نسخه طبری در دست داشته. هر دو کتاب هم طبری و هم کتاب گننام عیناً مثل هم از یک کتابی که بعضی اقسام آن از ابن المقفع و بعضی دیگر از یک مآخذ دیگر نقل شده بود اخذ کرده‌اند و اغلب بقدر امکان عین عبارت آنرا استعمال کرده‌اند و گاهی مختصرش نموده‌اند. آن مآخذ اصلی روایت دیگری که غیر از کتاب ابن المقفع است ظاهراً کتابی است که مآخذ یعقوبی (در حدود سنه ۲۸۸ میزیسته) نیز در خصوص تاریخ ساسانیان در مقدمه مختصر خود بتاریخ خلفای عباسی بوده که اغلب با روایت دوم طبری و کتاب گننام مطابق می‌آید اگر چه یعقوبی بعضی جاها اخبار دیگری بآن روایت علاوه کرده. این روایت دوم اغلب با روایت فردوسی نیز مطابق می‌آید. حقیقت آن مآخذ دیگر (غیر ابن المقفعی) بر ما مجهول است و ممکن است یکی از سیر الملوکهای متعددی باشد که اسم آنها برای ما مانده. همه این سیر الملوکها بعد از ابن المقفع تألیف شده بوده‌اند زیرا که اولاً همه جا ابن المقفع اول اسم برده شده و بعد از آن محمد بن جهم برمکی که یکی از اتباع برمکیها بوده و برمکیها پس از وفات ابن المقفع بسرکار آمدند و مظنون آنست که مؤلفین همه این سیر الملوکها از کتاب پیشرو نامی خود یعنی ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با مال ابن المقفع در جزئیات و تفصیلات امور معلوم نیست. ممکن است بعضی از آنها از مآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهای گرفته و داخل کرده‌اند (۳). بعضی دیگر از مؤلفین این سیر الملوکها هم شاید از کتب قصه‌ای (رومان) اقتباس کرده‌اند

(۱) جزء اصفهانی در کتاب خود بابی مخصوص آورده در بیان آنچه در خداینامه بوده ولی ابن المقفع و محمد بن الجهم آنرا حکایت نکرده‌اند ولی این قره جالب نظر است که بعد از آن جزء با این طریق شروع بحکایت مطالب حذف شده خداینامه میکند که گوید چنین خواندم در کتابی که از کتاب ایرانیان موسوم به ابستا [اوستا] نقل شده بود [محصّل].

(۲) در عیون الأخبار استخراجاتی هم از کتاب التاج و کتاب آئین ترجمه ابن المقفع از پهلوی و کتاب اداب تألیف او نیز موجود است [نولدکه].

(۳) مؤید این قره آنست که نه تنها تاریخ طبری و کتاب گننام بلکه یعقوبی هم در مآخذی که داشتند تاریخ یولیانوس را که از رومان سریانی بتاریخ ایران داخل و مخلوط شده بود یافته و همانطور مثل جزو داستان ایران نقل کرده‌اند [نولدکه].

که در زبان پهلوی ظاهراً از آنها متعدد بوده است. یک قسم روایات و اخبار هم در طبری هست که حتی نه در کتاب گننام و نه در کتبی که مستقیماً یا بواسطه از ابن المقفع اخذ کرده‌اند و نه در فردوسی اثری از آنها نیست. منشاء این قسم روایات بسیار تاریک و محتاج بتحقیق است (۱).

این بود قسمتی از آنچه علامه نولدکه در ۴۱ سال پیش در مقدمه کتاب بیاند و شاهکار خودش یعنی ترجمه و تفسیر قسمت تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری (۲) آورده و مقصود عمده‌اش در آن مقدمه تحقیق و توضیح مآخذ روایات طبری در این باب بوده. برای تکمیل فایده باید بگویم که علاوه بر مترجمین مستقیم خداینامه و سایر کتب پهلوی راجع بتاریخ یاداستان و قصه و علاوه بر مؤلفینی که از روی ترجمه‌های مذکور کتب برداشته و یا آن ترجمه‌ها را تهذیب و تحریر کرده‌اند در قرون اولی اسلام و مخصوصاً از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن چهارم مؤلفین و مترجمین زیادی بوده‌اند که یا سایر کتب ایرانی را غیر از تاریخ ترجمه کرده و بدین ترتیب کمک زیادی بوسعت اطلاعات و انتشار معلومات درباره ایران قدیم کرده‌اند و یا کتب مستقل و یا فصول و قطعاتی در باب آثار و آداب و اوضاع ایران قدیم نوشته‌اند و از همه اینها سرمایه فراوان و انبوهی از اطلاعات در آن قرن جمع و منتشر شده و برستخیز روح ملی ایران و رونق منعیات شعوبه کمک زیادی کرده و همین نوشتجات زیاد بتدریج زمینه را برای هوس عمومی و رواج و قبول عامه داستانها و اشعار داستانی و شاهنامه صاف و تهیه کرده‌اند.

از مترجمین پهلوی بعربی غیر از مترجمین خداینامه که ذکرشان گذشت اسامی چند نفر دیگر در کتاب الفهرست آمده (۳) و از آنجمله اند آل نوبخت که اغلب افراد این خانواده مترجم بوده‌اند. نوبخت در زمان خلیفه عباسی منصور بوده و منجم بود و در سنه ۱۴۱ در بنای شهر بغداد اختیار ساعت نیک کرد (۴). پسرش ابو سهل فضل بن نوبخت از مترجمین پهلوی بعربی و در خزانه الحکمه هارون الرشید بوده و کتاب نهمطان (۵) را در علم موالید و نجوم و چندین کتاب دیگر تألیف کرده که عمده مآخذش در آنها کتب ایرانی بوده. برادرش علی بن نوبخت و مخصوصاً برادر زاده او ابو سهل اسمعیل بن علی بن نوبخت از علما بوده‌اند. برادر زاده دیگر وی حسن

(۱) نولدکه بواسطه بعضی مطابقتها که میان روایات منقوله در کتاب گننام از ابو جعفر زرتشت و عین آنها در طبری میکند احتمال میدهد منشاء این روایات ثالث طبری موبد مزبور باشد که در اواسط قرن سوم میزیسته [محصّل].

(۲) در این کتاب استاد بزرگ برای اولین بار تاریخ ساسانی را تصفیه و روشن کرده و عده سلاطین و تاریخ حقیقی جلوس و وفات و مذت سلطنت آنها را که معنای قرون مدیده بود و کسروی و جزء اصفهانی و بیرونی و موبدان اوایل اسلام از آن عاجز شدند بتحقیق حل کرده و در واقع این تاریخ را زنده کرده و منت بزرگی بر علم تاریخ گذاشته.

(۳) در این مقالات متسلسله هر جا که بکتاب الفهرست و عدد صفحات آن رجوع شده مقصود چاپ لاتینیک است از بلاد آلمان که در سنه ۱۸۷۱ میلادی باهتام استاد فلورگل با حواشی زیاد بطبع رسیده.

(۴) کتاب البلدان یعقوب (احمد بن ابی یعقوب واضح) چاپ لیدن سنه ۱۸۹۲ میلادی، صفحه ۲۳۸.

(۵) کتاب نهمطان چنانکه اسم آن قرینه عجبت است ظاهراً از روی کتب نجومی ایرانی برداشته شده بوده چنانکه از یک قطعه‌ای که از آن کتاب (قریب دو صفحه) در کتاب الفهرست نقل شده هم استنباط میشود.

این امور بود و اکنون هم بدبختانه آثار نمایان آن در تاریخ و روایت و لغت باقی است و بعبارة اخری اعراب در کلیته آنچه علوم منقول خوانند از انساب و روایات و اشعار و لغات و نحو و صرف و امثال و وقایع و ایام مشهوره و غیره دقت و مواظبت کامل داشتند و بعضی ملل تمدن دیگر در علوم فلسفی و طبیعی و حساب و هندسه ترقی کرده بودند و ایرانیان مانند هندیان بیشتر بفلسفه روحانی و حکمت و عبرت و معانی اخلاقی و فلسفی و تأویلی هر مطلب متوجه میشدند. در کتب ما امانه این مطلب بسیار فراوان است و خیلی حکایات پر معنی و نکته دار دیده میشود که در جزئیات مقدّماتی آن بکلی مسامحه شده و بفلسفه آن پرداخته شده مثلاً شبیه باین مینویسند «گویا هارون الرشید بود یا یکی از سلاطین صفویه در دمشق یا نیشاپور در سنه ۲۰۰ هجری یا سنه ۱۰۰۰ بیکی از ملوک اطراف یا وزیر خود چنین نوشت «.....» و آن وقت یک مطلب پر معنی و حکیمانه ذکر میکنند.

باری مقصود آن بود که توجه بجمع و تدوین تواریخ گذشته و مخصوصاً آثار عظمت سلاطین و وقایع مشهوره آنها و نسب بزرگان ایران و مفاخرت باجداد از تأثیر عرب بود و ترتیب مفاخرت و مباهات قبایل و یا نسلهای مختلف عرب با همدیگر و اشعار اولئیک آبائی فِجَئِی بَمِثْلِهِمْ و نظیر آن در میان اعراب باعث سرایت همین حس شد در میان ایرانیان که آنان نیز ابتدا باشعار وثر عربی شروع بتعداد مفاخر و ستایش گذشتگان قوم کرده^(۱) و بتدریج در زبان بومی خود نیز بدانگونه سخن سرودند و حتی ممکن است شاخ و برگ و آب و تابی که داستانهای رستم و اسفندیار و سهراب و برزو و بیژن و منیژه و سیاوش و فرامرز و گرشاسب و بهمن و گودرز و سام و زریمان و زال و غیره پیدا کرده و مخصوصاً در افواه قصه گوین و نقالان قدیم کارها و سرگذشتهای این پهلوانان رواج و رونق گرفته نیز خالی از تأثیر و تقلید قصص پهلوانان ملی عرب و داستانهای خیلی شایع آنها نبوده مانند سرگذشتهای عنتره بن شداد عبسی^(۲) و عمرو بن معدیکرب^(۳) و بنی هلال^(۴) و غیره که با احتمال

(۱) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف (صفحه ۱۰۲) گوید «در مقابله و معارضه کتاب مقاتل فرسان العرب تألیف ابو عبیده معمر بن التمی ما نیز کتابی موسوم بمقاتل فرسان العجم نوشتیم که در آن وقایع سواران نامدار و دلاوران از پادشاهان و سایر طبقات ایران را و سبب قتل آنها را و وقایع و جنگهای مشهور آنها را درج کردیم» همچنین در مقابل کتب موسوم به «جهرة انساب العرب» ابن خردادبه «جهرة انساب الفرس» در انساب ایرانیان قدیم نوشته.

(۲) عنتره بن شداد بن عمرو [یا عمرو بن شداد] بن معاویه التیمی پهلوان و شاعر معروف عرب است که در سی سال قبل از هجرت شهرت یافته و مشهورترین پهلوانان عرب شده.

(۳) ابو نوره عمرو بن معدیکرب شاعر و پهلوان معروف عرب که بنا بر روایات در سنه ۵۳۰ میلادی متولد شده و در سنه ۲۱ هجری وفات کرد. مشار الیه از نژاد نجبای یمن و از قبیله بنی زبید بوده و بواسطه زور خارق العاده که بوی نسبت میدهند معروف بوده.

(۴) بنی هلال قبائل بدوی بودند که در زمان خلفای عباسی در عربستان تاخت و تاز کرده و پیشه تاراج داشتند و بعدها خلفای فاطمی و قرامطه آنها را مغلوب کرده و در مصر مسکن دادند.

بن سهل بن نوبخت مخصوصاً جداگانه از مترجمین پهلوی مذکور شده^(۱). دیگر موسی بن خالد و یحیی بن خالد بودند که بقول کتاب الفهرست در خدمت داود بن عبد الله بن حمید بن قطبه بودند و برای او از پهلوی ترجمه میکردند. چون حمید بن قطبه در سنه ۱۵۹ وفات یافته و پسرش عبد الله در سنه ۱۹۷ زنده بود لهذا ممکن است زمان این مترجمین با اوایل قرن سوم بیفتد. دیگر ابو الحسن علی بن زیاد التیمی بوده و از جمله کتب او که ترجمه کرده زبج ایرانی معروف بود که آرا زبج شهریار میگفتند و چون این زبج ظاهراً در اواخر قرن دوم یا اوایل سوم ترجمه شده پس عهد زندگی مؤلف نیز از آن بدست میآید^(۲). دیگر ابو جعفر [یا ابو حفص] عمر بن فرخان طبری بود که از منجمین بود و در خدمت یحیی بن خالد بن برمک و فضل بن سهل و در دربار مأمون عباسی بوده. اسحق بن یزید و اسحق بن علی بن سلیمان نیز از مترجمینی بودند که ذکرشان در شمارهای سابق گذشت و حاجت بتکرار نیست. دیگر سلم مدیر کتابخانه مأمون عباسی (بیت الحکمه) است که از پهلوی عبری ترجمه میکرد.

غیر از مترجمین مذکور هم عدّه زیادی از علما بودند که بکتب ایرانی بلا واسطه دسترس داشته اند و مؤلفات آنها پر بوده از اقتباسات و اقتطافات از کتب ایرانی و همچنین مورّخین و نسابین بزرگ عرب که دقت و استقصاء کاملی در تحقیق مستوفای تاریخ و انساب عرب داشتند نیز بتاریخ و انساب ملل مجاوره اعراب هم محض روشن ساختن تاریخ خود اهتمام مخصوص داشتند. جمعی دیگر از علما هم بودند که از شعوبه یعنی ملت پرستان ایرانی بودند و چون در مجادله سخت با طرفداران ترجیح عرب بودند محض کشف دلایل تازه بر مستعای خودشان رجوع بهمه زوایای آثار تمدن ایرانی میکردند. این طبقه اخیر اقوالشان کمتر سندیت دارد و مثل مورّخین حقیقت جوی و بیغرض نتوان بقول آنها اعتماد کامل کرد. ولی از طرف دیگر بیشتر روح ملی ایران و مخصوصاً اهتمام باحیاء آثار عظمت و شکوه گذشتگان و میل شدید بفخر و مباهات به نیاکان و حماسه و رجز و مفاخرت و مناسبت در مقابل اعراب که منشأ (یا یکی از اسباب) نهضت شعر و حماسه رزمی ایرانی شد از این خاصه شعوبی و تألیف کتب فضل العجم علی العرب و فضل العرب علی العجم بجنبش آمد. نگارنده را عقیده آنست که مخصوصاً قسمت عمده همه انواع ادبیات در زبان فارسی و حتی خود شعر عروضی و نظم قصاید و مدح و هجاء و بزم و رزم و تمام انواع شعر بمعنی معمول دوره اسلامی آن و طرز کتابت و انشاء و انواع علوم و اداب کلام از عرب بایران آمده و این ملت فاتح که در سایر شعب ترقی و علوم عقب بود بزرگترین محفّش اش بتمدن دنیا زبان بمانند و عالی و وسیع خودش بود با هزاران هزاران فنون و علوم ادبی و صنایع راجع بآن زبان و صد هزاران اشعار و خطب و حکم و امثال و سیر و روایات و مقولات شفاهی و نشیده های عشق طبیعی بملاوه ضبط و دقت و صحت روایت در تاریخ و تقدیم بانساب که بدبختانه ملت ما از قدیم متهم بمسامحه و سست کاری در

(۱) کتاب الفهرست، صفحه ۲۴۴.

(۲) در باب زبج شهریار گولوس (Golins) مفضلاً در حواشی بسیار مفید خود بکتاب الحركات السّاویة و جوامع علم التّجوم تألیف احمد بن محمد بن کثیر فرغانی شرح میدهد. این کتاب فعلاً دست نگارنده نبود.

سعيد بن حميد كاتب طوسي است كه كتب متعددي در ذمّ عرب و مدح ايرانيان و فضيلت ايشان بر آنها داشته (۱). ابو الحسن علي بن عبيدة الريحاني نيز از مؤلفين و علمای بزرگ كه معاصر مأمون عباسی بود هم كتي راجع بروايات ايران نوشته بوده (۲). ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسى بن سعيد بن عبد الله خراساني معروف به مرزباني (متولد سنه ۲۹۷ و متوفي سنه ۳۷۸) نيز كتابي داشته در اخبار ايرانيان قديم موسوم به «كتاب الأوائل» (۳). ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طيفور خراساني الأصل و بغدادی المولد (۲۰۴ - ۲۸۰) نيز درباره هرمن بن كسرى انوشيروان كتابي نوشته بوده است (۴). ديگر اسحق بن سلمه ايراني الأصل مؤلف كتاب «فضل العجم على العرب» است (۵) و داود بن الجراح كه در اواسط قرن سوم ميزيسته و بقول مسعودي در مروج الذهب كتاب جامع و خوبی در تاريخ ايران و ساير ملل نوشته بود (۶). ابن خردادبه (ابو القاسم عبيد الله بن عبد الله (۷) مؤلف «كتاب المسالك والممالك» معروف كه در دست است هم كتاب تاريخي داشته كه فوت آن مایه بسی تأسف است زيرا كه مشار اليه دسترس بكتب قديمه ايراني داشته و مأخذ عمده‌اي در اين باب بوده و نعلالي در كتاب غرر از آن كتاب نقل ميكند و مسعودي در مروج الذهب از آن خيلي بمبالغه و مدح حرف ميزند.

غير از اشخاص مذکور كه بطور نمونه از علما و محرين قرون اولای اسلام كه درباره ايران و تاريخ و آداب آن بزبان عربي نوشته‌اند ذكر شد اسامی و مؤلفات عدّه خيلي زيادي نيز از علما و كتب آنها در كتب موجوده برای ما مانده كه در سه چهار قرن اول كه سرمايه انبوهي از آثار و آداب و اخبار ايران هنوز در دست بود آنچه ممكن بود تدوين كرده بودند و بدبختانه قسمت معظم آنها از میان رفته. برای آشنائي با ساسی اين گونه كتب و مؤلفين كتاب الفهرست ابن النديم و كشف الظنون حاجي خليفه از ماخذ عمده‌اند. معلوم است كه در سه قرن اول اسلام كه زبان تحرير ايرانيان مسلمان هم عربي بود خود آنها نيز خيلي در باب ايران و تاريخ و آداب آن نوشتند لكن طريقه تحقيق و تأليف از عرب بود. موضوع كتب راجع بايران قديم هم تاريخي نبود بلكه از هر نوع رسوم و آداب و سياست و اخلاق و علم نجوم وغيره بوده و مخصوصاً كتب زيادي در خصوص اعياد ايرانيان و (مخصوصاً) نوروز و مهرگان موجود بوده.

از كتي كه فعلاً در دست ما باقي است و اخباري از ايران قديم بواسطه آنها بما رسیده عمده آنها در عربي «عيون الاخبار» ابن قتيبه (۸) است و كتاب تاريخ يعقوبي (۹) و «الأخبار الطوال» دینوری (۱۰) و كتاب

(۱) كتاب الفهرست صفحه ۱۲۳. (۲) ايضاً صفحه ۱۱۹.

(۳) ايضاً صفحه ۱۳۲. (۴) ايضاً صفحه ۱۴۶. (۵) ايضاً صفحه ۱۲۸.

(۶) مروج الذهب جلد اول.

(۷) مشار اليه كتاب خودرا میان سنه ۲۳۰ و ۲۳۴ تأليف كرده. خودش

ايراني بوده و جدش كه زردشتي بود اسلام اختيار كرد.

(۸) رجوع شود به كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳

(۹) كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۶.

(۱۰) كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۱ - حاشیه ۳.

قوی در قرون اولای اسلام در افواه قضا گویان عرب مبلغی از این داستانها (كه بعدها هسته قصه‌های دایر بین العوام مانند رومانهای معروف موسوم به «سیره عنتر» و «سیره ابوزید» كهني هلال) و غيره شد و ورد زبان و نقل مجالس «راویان اخبار و ناقلان آثار» كرده (دائر و سائر بوده است (۱). در ابتدا يعني همان قرن اول هجرت كه عربها بجمع و تدوين انساب خود اهتمام كردند و نساين بزرگ از آن قوم بظهور آمد در كتب نسب خودشان از انساب سلاطين ملل مجاوره نيز درج كردند و مخصوصاً كافي (محمد بن سائب) و پسرش هشام كه ذكرشان گذشت از مشهورترين آنها بودند و اطلاعات زيادي نيز از افواه در باب ايران ثبت كردند. روايات هشام بن محمد يكي از ماخذ مهم طبري در باب تاريخ ايران است در صورتيكه ميدانيم اين نسب نويس و مؤرخ تاريخ عرب عمده سر و كارش با تاريخ عرب بوده و اگر بتواريخ ملل ديگر اشاره‌اي كرده عرضاً و استطراداً بوده است (۲). ساير نساين معروف عرب نيز ظاهراً از نسب سلاطين ايران سخن رانده‌اند. در مجمل التواريخ در فصل راجع بطقه كيانيان گوید «نخستين ايشان كيقباد بود و اندر نسب چنان خواندم از ابن المقسم و عطا و شعبي و دغفل كه صاحب روايت عرب‌اند كذا قال صاحب النسخة قال كان كيقباد ابن الزاب الذي يقال له الجوس (؟) زو و بروايتي گویند پسر كيكامه بود...». دغفل نسابه (حجر بن الحارث كناني) در سنه ۵۰ هجرت بوده و حتى عهد حضرت رسول را نيز درك كرده و سه نفر باقي نيز از قرون اولای اسلام بودند (۳). غير از اينها علاّن معروف بشعوبي است كه اصلش ايراني بوده ولی در انساب عرب اختصاصی داشت و در كتابخانه هرون و مأمون عباسی بود و كتب زيادي در قدح انساب عرب تأليف كرده (۴). محمد بن القاسم التميمي مشهور بابو الحسن النسا به از اهل بصره نيز كه اعلم علمای نسب على الأطلاق بوده و ظاهراً در اواخر قرن سوم يا او ايل چهارم ميزيسته كتابي موسوم باخبار الفرس و انسابها تأليف كرده بوده (۵). از عُمر كسرى كه مسعودي در مروج الذهب بكرات از وی بواسطه ابو عبيده معمر بن المثني راجع بتاريخ ايران روايات نقل ميكند سابقاً ذكری نموديم. اين شخص هم اگر از اسم او حكم كنيم محتمل است كه عرب بوده ولی وقوف كاملی باخبار ايران داشته بحدی كه ويرا ملقب بكسرى كرده بودند. اين شخص ظاهراً در اوایل قرن دوم ميزيسته (۶). خود ابو عبيده نيز كه در سنه ۲۱۰ وفات یافته از مؤلفين مشهور بوده و از جمله كتب وی كتابي بوده موسوم به «فضائل الفرس» (۷). ديگر

(۱) محققين علمارا عقیده آن شده كه از بعضی از اينگونه قصه‌های عربي و مخصوصاً سیره عنتر و بني هلال ظاهراً از قرون اولای هجرت و خيلي پيش از برداخته شدن اين قصه‌ها كه در قرون بعد (شايد در قرن ششم و بعد از آن) سر و صورت گرفته و چيزی و لو مختصرتر موجود در افواه دائر بوده است [بروكيلتن در تاريخ ادبيات عرب جلد ۲ صفحه ۶۲ و دائره المعارف اسلامي در ماده رومان عنتر].

(۲) مخصوصاً در ضمن تاريخ ملوك حيره كه سرگذشت آنها ارتباط تامی با تاريخ ساسانيان داشت ظاهراً از تاريخ ايران سخن رانده بود.

(۳) ابو عامر عمرو بن شراحيل شعبي در سنه ۱۰۵ وفات یافته. عطا نيز چون نقل نهايه الأرب منسوب بدینوری از شعبي روايت ميكند بايد معاصر او باشد.

(۴) كتاب الفهرست، صفحه ۱۰۵. (۵) ايضاً صفحه ۱۱۴. (۶) رجوع

شود بشماره ۱۱ كاوه صفحه ۱۰ ستون دوم حاشیه. (۷) كتاب الفهرست صفحه ۵۴.

بلعی (۱) از تاریخ طبری و «مجله التواریخ» (۲) است. در «کتاب الملل والنحل» شهرستانی (۳) و «فتوح البلدان» بلاذری (۴) نیز خیلی معلومات راجع بایران قدیم پیدا میشود.

نظم قصص و داستانهای ایرانی بعرنی

چون از شرح کتب مترجمین و مؤلفین قرون اولی هجرت که مستقیماً در باب تاریخ و آداب ایران نوشته‌اند و یا عراضاً در ضمن مؤلفات خود از این مقوله آورده‌اند و اغلب این کتب از میان رفته و همچنین از ذکر کتب موجوده که در این باب شامل اطلاعات هستند فارغ شده و این موضوع را بطور اختصار پرداختیم می‌خواهیم از دو نفر دیگر مؤلف و مترجم نیز حرف بزنیم که آنها را مخصوصاً در موقع خود چنانکه مقتضی ترتیب بود ذکر نکرده و کنار گذاشتیم که بواسطه اهمیت مخصوصی که نسبت بموضوع ما داشتند از آنها باید جداگانه حرف بزنیم. اهمیت مخصوص این دو نفر آنست که آنان داستانهای ایرانی را از پهلوی مستقیماً یا بیک واسطه بنظم عربی ترجمه یا نقل کرده‌اند و این فقره بعقیده نگارنده در ایجاد فکر و خیال نظم داستانها و قصص در فارسی بی تأثیر نبوده (اگر منشأ یگانه نباشد). اولی ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی از اهل بصره و شاعر مکتب عرب متوفی سنه ۲۰۰ (۵) است که اکثر اشعارش مثنوی و مسطط بوده و علاوه بر مدحیه و هجو و مرثیاتی زیاد کتب زیاد بنظم در آورده است. ابان لاحق اختصاصی داشت در اینکه کتب ایرانی و هندی را بنظم عربی در می‌آورد و از آنجمله کلبه و دمنه را برای برمکیان نظم کرد (۶) و کتاب سیره اردشیر و سیره انوشیروان و بلوهر و بوداسف و کتاب سندباد و کتاب مزدک و کتاب الصیام والأعکاف و کتاب حلم الهند را بنظم عربی در آورد (۷) و هم یک منظومه‌ای داشته در خلقت عالم موسوم به «ذات الحُلل» (۸) مشارالیه برای یک قصیده خود از هرون الرشید ۲۰۰۰۰ در هم صلح گرفت.

(۱) ابو عبد الله بن محمد بن محمد بن عیید الله بلعی که تاریخ طبری را در سنه ۳۵۲ ترجمه کرده.

(۲) مجلی التواریخ کتابی است فارسی در تاریخ که در سنه ۵۲۰ تألیف شده و اسم مؤلف معلوم نیست و یک نسخه منحصر بفردی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است. این کتاب دارای مطالب مفید است و مخصوصاً قسمت راجع بتاریخ ایرانیش اگر چه عمده از کتاب حمزه اصفهانی اخذ کرده ولی مآخذ دیگر هم داشته و مهم است. ظاهراً یکی از سیر الملوکهای عربی نیز غیر از مال ابن المقفع در دست مؤلف این کتاب بوده. این قسمت کتاب را ژول موهل (Mohl) در چند قسمت بتفاریق در مجله آسیاتیک فرانسوی سلسله سوم جلد ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ نشر کرده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲. ستون ۲ - حاشیه ۱ - شهرستانی از ابو عیسی محمد بن هارون الوراق که زردشتی بوده و مسلمان شده و همچنین از ابو سعید مانوی که در سنه ۲۷۱ تألیف کرده و مآخذ قدیمه دیگر نقل میکند.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۰ - حاشیه ۴.

(۵) دائرة المعارف اسلامی. (۶) الأغان جلد ۲۰ صفحه ۷۳. دو بیت افتتاحی منظومه کلبه در کتاب الأغان برای ما مانده که مثنوی است از بحر رجز مسدس. همین نظم کلبه و نظمیهای عربی دیگر آن که بقول کتاب الفهرست علی بن داود و بشر بن المعتد پرداخته بودند باغلب احتمال منشأ خیال رودکی در نظم کلبه بفارسی شده.

(۷) کتاب الفهرست صفحه ۱۱۹ و ۱۶۳ و ۳۰۵ اینکه ابان مستقیماً از پهلوی ترجمه بنظم میکرد و یا کتب مترجم را برشته نظم میکشید درست روشن نیست.

(۸) الأغان جلد ۲۰ صفحه ۷۳.

نظم الجوهر و کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق ابن بطریق (۱) و «تاریخ طبری» (۲) و کتاب حمزه اصفهانی (۳) و کتب مسعودی بغدادی (۴) و «کتاب البدن و التاریخ» مقدسی (۵) و کتب جاحظ (۶) و بیرونی (۷) و مسکویه (۸) و ثعالی (۹) و «مفاتیح العلوم» خوارزمی (۱۰) و کتب جغرافیون عرب (۱۱) و کتاب گننام معروف به «اشیرنیکر» (۱۲) و در فارسی ترجمه

(۱) ایتیسیوس (Eutyehius) بطریق فرقه ملکائی در اسکندریه متوفی در سنه ۳۲۸ که در عربی بسعید بن البطریق معروف است در سنه ۲۶۳ در مصر متولد شده و در سنه ۳۲۱ منصب خلیفه گری نصاری در اسکندریه نائل شد (بروکلتن تاریخ ادبیات عرب جلد ۱، صفحه ۱۴۸).

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ معروف «تاریخ الرسل و الملوک» که در سنه ۳۰۲ ختم شده. خود طبری در سنه ۳۱۰ وفات یافته. تاریخ طبری باهتمام علامه دُخویه در لیدن از بلاد هولاند بطبع رسیده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۱.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۵) مطهر بن طاهر مقدسی که در سنه ۳۵۵ تألیف کرده و کتاب او باهتمام هوارث با ترجمه فرانسوی بطبع رسیده.

(۶) رجوع شود بکاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۱ ستون ۲ حاشیه ۲. مانند «کتاب الخلاء» و «کتاب الحیوان» و «کتاب المعاسن والأضداد» و غیره. کتاب اخیر مانند «کتاب المعاسن و المساوی» تألیف ابراهیم بن محمد بیهقی که در حدود سنه ۳۰۰ تألیف شده ظاهراً تقلید کتاب «شایست لاشایست» پهلوی قدیم است.

(۷) ابو ربیعان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی متوفی سنه ۴۴۰ مؤلف «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» (که باهتمام استاد زاخاؤو در لایپزیک از بلاد آلمان در ۱۸۷۸ میلادی بطبع رسیده) و کتاب «تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مردوله» که باز باهتمام استاد مشار الیه بطبع رسیده و «کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم» و «قانون مسعودی» که نسخه خطی هر دو کتاب موجود است. بیرونی از بزرگترین علمای دقیق و آگاه ایران بوده و بزبان سریانی و سانسکریت اطلاع کامل داشته و رنج بسیار در تحقیق امور راجع بایران قدیم و هند برده و از مآخذ اصلی آنها و موبدان و برهمنان فرا گرفته. مشار الیه در کتب خود از ابو العباس ابرانشهری و ابو سعید شاذان و سعید بن الفضل و ثابت آملی و ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سکری و ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی و ابو الحسن آذرخور بن یزدانخسین [مهر آذرگشنسپ؟] و زادویه بن شاهویه نقل میکند.

(۸) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۲ - حاشیه ۹.

(۹) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۱۰) ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی که کتاب خود را در حدود سنه ۳۷۰ نوشته. این کتاب را وان ولوتین (Van Vloten) در سنه ۱۸۹۵ میلادی در لیدن بطبع رسانیده.

(۱۱) کتبی که در علم مسالک و ممالک (جغرافی) از مؤلفین عرب بدست آمده همرا بزجات بسیار و همت خستگی ناپذیر استاد دُخویه در یک سلسله انتشاراتی موسوم به «کتابخانه جغرافیون عرب» نشر کرده که علاوه بر «معجم البلدان» یاقوت حموی و «توقیم البلدان» ابو الفدا و غیره مشتمل است بر اقدم کتب موجوده در این باب مانند «کتاب المسالک و الممالک» ابن خردادبه و «کتاب البلدان» یعقوبی و «کتاب الحجاج» ابو الفرج قدامة بن جعفر بغدادی و کتاب «الأحلاق النفیسه» ابن رسته و «کتاب البلدان» همدانی و «کتاب المسالک و الممالک» ابن حوقل و «صورالاقالیم» اصطخری و «التنبیه و الأشراف» مسعودی و غیره.

(۱۲) این کتاب عربی که یک نسخه خطی از آن در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است کتاب بسیار نفیس و مفیدی است مشتمل بر تاریخ ملل مختلفه و از آنجمله تاریخ ایران و در سنه ۵۳۲ تألیف شده چون نه اسم کتاب و نه اسم مؤلف معلوم است این کتاب را عموماً باسم آقای اشیرنیکر که آترا بدست آورده و در تحت عدد ۴۰ از مجموعه او مینامند. مؤلف این کتاب بعقیده نگارنده که آترا مرور کرده یا یهودی بوده و یا بزبان عبری آشنا بوده و بکتب یهود دسترسی داشته است. از این کتاب نگارنده همجا باسم کتاب گننام اسم برده و میدهد.

اولی در سنه ۱۳۲۰ و دومی در سنه ۱۳۲۴ نشر شده است. چون مؤلف محترم تا اندازه‌ای در میان هموطنان ما معروف است و صیت فضائش بگوش خاص و عام رسیده حاجت باطناب در وصف مؤلفات ایشان نیست. ولی باید بگوئیم که «تاریخ ادبی ایران» که سه جلد آن انتشار یافته و جلد چهارم آن نیز بنا بوعده استاد محترم عنقریب نشر خواهد گردید شاهکار کتب و مؤلفات معظم له است و خواندنش برای هر ایرانی از واجبات است. جلد اول این کتاب از قدیمترین زمان تا عهد فردوسی و جلد دوم از فردوسی تا سعدی تاریخ ایران را از لحاظ ادبیات و علوم شرح میدهد و اینک جلد سوم که اخیراً انتشار یافته دنباله آن تاریخ را گرفته تاریخ ادبی ایران را در عهد تسلط مغول از فوت اباقا تا فوت موسی آخرین ایلخانی مغول شرح میدهد (یعنی از سنه ۶۶۴ تا سنه ۹۱۸).

این جلد از استیلای مغولها بایران مشروحاً سخن میراند و مخصوصاً وحشیگری فوق العاده آن قوم را که تاریخ دنیا نظیر آنرا ندیده با شرح وافی و اسناد تاریخی نشان میدهد و لهذا علاوه بر فواید ادبی کتاب فواید تاریخی و شاید فایده معرفت سیاسی نیز در آن مندرج است. گمان نمیرود که هیچ شخص منصفی باشد که این کتاب را بخواند و حس و وحشت و نفرت عظیمی از آن قوم و وحشی و خونخوار که بدون هیچ مبالغه بدترین و وحشی‌ترین اقوام در تاریخ عالم و وحشتناک‌ترین بلیات ارضی و سماوی قرون گذشته بودند ننماید. این سیل بلا و خرابی که از هر طاعون و وبا منحوس‌تر و مهلک‌تر بوده و فقط ایلغار و تاخت و تاز یک جمع سنج و هاری بود که بدون جهت بخون ریزی میل و هوس داشتند و صدمه بزرگی بتمدن دنیا زده و چندین قرن عالم را به‌هقرا انداخت و پس از برطرف شدن آن نیز قرن‌ها مورد نفرین ملل و تذکار هول انگیز آنان بوده بدبختانه در عهد اخیر شیعیانی در میان تربیت شدگان (!) ساحل بوسفور پیدا کرده و بحیالات بی‌اساس و موهوم لزوم طرفداری متعصبانه از حق و ناحق خویشاوندان نزدیک و دور و حمایت و تمسب کشتی از غلطکاری هر قومی که در پشت هفتادم نسبتی بقوم حمایت کننده داشته باشد جمعی جوانان جاهل و بیخبر از تاریخ متوسل بتأویلات و دلایل نیش غولی در دفاع از وحشیگری چنگیز و تیمور شده و مضحک‌های عجیبی بقالب زده‌اند. آنها که کم و بیش شکی در حقیقت بدیهی تاریخی این بلای شیطانی و ظهور اهریمنی دارند باید کتاب مزبور در فوق‌را که از قلم یک عالم بیغرضی است بخوانند و اگر جهل آنرا کور نکرده بدانند که اگر شخص واقفاً از نسل شمر یا نرون^(۱) هم باشد باید از اینگونه بدران و انتساب بآنها تبری کند تا چه رسد بمواردی که بتأویلات جاهلانه و اشتقاقات عجیبه باید خود را بدانگونه نیاکان بست. کتاب مزبور شامل شرح حالات تمام شعرا و مؤلفین ایران در آن دوره است با منتخباتی از اشعار آنان و تصاویر بعضی از سلاطین مغول و تصویر شیخ سعدی و عکسی از خط مولانا جامی. برای آنان که خبر از مقام علمی و فضلی استاد محترم ندارند باید بگوئیم که این کتاب نتیجه زحمات سالیان دراز و استقصاء و تصفح زیادی است که برای همه کس و خصوصاً در مشرق زمین میسر نیست.

مؤلف دوم بلاذری^(۱) است که وی نیز از مترجمین پهلوی بوده و کتاب «عهد اردشیر» را بشعر ترجمه کرد بوده. بطور کلی باید در نظر گرفت که شعر منظوم بعروض عرب در میان اعراب بقدری فراوان و چنان رایج بود که در تاریخ دنیا نظیر آنرا نتوان یافت و در واقع مانند محاوره و کلام متثور طبیعی و بطوری سهل شده بود که غالب فصیحی اعراب بدوی نیز همه نوع احساسات قلبی و روحی خود را در مواقع جدی و حزن و فرح و هیجان و جنگ و فخر و عشق و استغناء و مدح و قدح و طعن و هجاء و مرثیه و طلب و شکایت همرا اغلب با ایات منظوم بیان میکردند و این ایات در افواه بسرعت سیر میکرد و زوایا اشعار و حفظه شعر که بشمار بودند آنها را در چادرهای مشایخ و امراء عرب و در پیش اشراف قبائل انشاد میکردند و بدینطریق اشعار عرب از یمن تا حیره میگشت و حافظه کار قلم را میکرد و محتاج بسواد نبودند. و قتیکه خلیل بن احمد متوفی سنه ۱۷۰ علم عروض را وضع و مدون کرد موزون کردن کلام بترتیب علمی و صنعتی در آمده و سهل‌تر شد. موزون طبعان ایران نیز که پیش از آن بسباق خود لابد شعر موسیقی طبیعی داشتند^(۲) کم‌کم شعر عروضی را یاد گرفته و شروع بشعر سرودن کردند^(۳) و یکی از اولین آثار طبع آنها و تقلید شعرای عرب نیز نظم قصص و داستانهای ایرانی شد که کلیله و دمنه رودکی و سندباد منظوم او^(۴) و اشعار مسعودی مروزی که ما از آنها در شماره آتیه سخن خواهیم راند از آنجمله بودند.

«محصل»

کتب تازه

یکی از کتب بسیار خوب و نفیس که اخیراً انتشار یافته جلد سوم کتاب مهم «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد ادوارد برون انگلیسی معلم دار الفنون کبریج است. این کتاب دنباله دو جلد سابق آن است که

(۱) کاوه شماره ۱۰، صفحه ۱۰، حاشیه ۴، ستون ۰۲.

(۲) در این باب رجوع شود بمقاله علامه میرزا محمد خان قزوینی بعنوان «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام» در شماره ۳۵ از دوره قدیم کاوه و مقاله علامه استاد کریستین دانمارکی بعنوان «شهر پهلوی و شعر فارسی قدیم» در شماره ۴-۵ از دوره جدید کاوه - اشعار قدیمی ایرانی خواه قبل از اسلام و خواه بعد از آن تا اواسط قرن سوم همه از قبیل نثر مسجع بود که عدد هجاها در مصراعها مساوی بوده و آنها را شعر هجائی و تصنیف توان نامید و بید نیست که با همین نوع اشعار نیز داستانهای ملی را قطعه قطعه نظم نموده بوده اند. جاحظ در «کتاب المحاسن والأضداد» - طبع مصر صفحه ۱۷۷ - گوید «که در روز نوزدهم پادشاه [در عهد ساسانیان] آوازه‌خوانی و نغمه‌های سؤال و جواب و نغمات بهار و تقنیات دیگری که در آن اخبار و داستانهای پهلوانان و غناهای آفرین و خسروانی و مادراستان و فهلید [بارید] تقنی میشد و فهلید در ایام خسرو پرویز بوده از اهل سرو و از نواهای او مدح پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش و مجالسش بود و این منزله شعر است در کلام عرب که بالحن در آورده میشد و هر روز وی یک شعر تازه و شیوه نومی در میآورد.» (۳) قریب بقطع توان گفت که شعر عروضی در قرن سوم در فارسی پدید آمده.

(۴) استاد نولدی که تصور میکند که بعضی اشعار منسوب برودکی در «لغت فرس» اسدی از «سندباد نامه» است (رجوع شود بمقدمه استاد پاول هورن بان کتاب.)

(۱) Néron امپراطور روم بود که بقدری ضرب المثل است.

مطالب راجع باداره

§§ شماره‌های اولی امسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ با بنظر فرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکینی که شش شماره اولی امسال ترسیده همه آنها در یکجا با شماره ۱۱ فرستاده شده و هر کسی که شماره‌های اولی را ندارد و یاو ترسیده می‌تواند باداره نوشته و بخواهد و برای کسانی که بعدها قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول با بنظر منتظماً بخواهند فرستاده خواهد شد.

§§ و کلاهی محترم کاوه در ایران و خارجه از قرار ذیل میباشند:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی
مصر: تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره
طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱
تبریز: کتاخانه آذربایجان
مشهد: کتاخانه نصرت

اصفهان: جناب آقای امین التجار اصفهانی
جناب آقا میرزا محمد علی مکرم جیب آبادی
شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس
بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی
کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی
یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرماشاهی پارسائی.
طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منتظماً و مستقیماً با ایشان ارسال شود.

* * *

از ابتدای سال دوم کاوه (دوره جدید) که مصادف با غره جادی الاول سنه ۱۳۳۹ است ترتیبات و تغییرات جدیدی در کاوه داده میشود که در واقع وسعتی در مندرجات آن بعمل می‌آید و آن تغییرات از قرار ذیل است:

اولاً جزوه «تاریخ روابط روس و ایران» که تا حال در چهار صفحه در هر شماره ملحق باخر کاوه میشد و جزو یک کتاب مستقلی بود بعد از این در هر چهار ماه یکبار در یک جزوه مشتمل بر ۱۶ صفحه نشر و با شماره‌های ۴ و ۸ و ۱۲ سال دوم یکجا مشترکین فرستاده خواهد شد. بجای آن چهار صفحه «تاریخ روابط روس و ایران» که در آخر هر شماره بود نیز مقالات و مطالب دیگر درج خواهد شد و در واقع حجم اصل روزنامه از ۱۲ صفحه (که تا حال بود) به ۱۶ صفحه بالا برده میشود. ثانیاً باز محض زیاد کردن مندرجات روزنامه اعلانات و مطالب راجع باداره و اسامی و کلا و توضیح و اعتدال و غیره را از متن روزنامه خارج میکنیم و هم محض تمیز رسیدن روزنامه بمشترکین جلدی کاغذی و سرتاسر برای روزنامه قرار میدهم و آن مطالب راجع باداره و اعلانات و غیره را در پشت جلد چاپ میکنیم.

ثالثاً محض سهولت دسترس بودن روزنامه ب مردم علاوه بر مدت اشتراک سالیانه مدت اشتراک ششماهه نیز قرار میدهم و هم مقداری برای تک فروشی پیش اشخاصی که با ما در ایران طرف حساب هستند میفرستیم لکن این تک فروشی منظم نمیتواند شود و بجهت اداری گاهی خیلی دیرتر از موعد فرستاده میشود و گاهی بعضی شمارهها اصلاً فرستاده نمیشود.

رابعاً محض اینکه روز بروز قیمت اشیاء و طبع باضعاف گرانتر میشود بدبختانه مجبوریم قیمت اشتراک روزنامه را در آلمان سالیانه صد مارک و ششماهه ۶۰ مارک و در ایران سالیانه ۳ تومان و نیم و ششماهه دو تومان و در سایر ممالک سالیانه بهمان قرار سابق یک لیره انگلیسی و ششماهه ۱۲ شیلینگ قرار بدیم.

خامساً از ابتدای سال دوم در نقاط اروپا که اسلامبول نیز از آنجمله است ما دیگر وکیل نخواهیم داشت و مشترکین این نقاط باسانی میتوانند یک لیره انگلیسی (یا معادل آنرا بیول ممالک دیگر) وجه اشتراک را مستقیماً برات لندن یا پاریس بفرستند و با بهر وسیله دیگر برسانند و روزنامه مستقیماً با آنها فرستاده میشود.

تصحیحات

در شماره ۱۰ کاوه بعضی اشتباهات روی داده که اکنون تصحیح آنها را لازم دانستیم و تصحیحات مذکوره از قرار ذیل است:

اولاً در صفحه ۵، ستون ۲، سطر ۲۱ «ملوک جابره» بیادشاهانی از جنس غول ترجمه شده و این ترجمه بکلی صحیح نیست یعنی عامیانه است و ترجمه صحیح آن در عربی عیالقه (جمع عیلاق) است که بدبختانه در فارسی معمولی ترجمه‌ای برای آن پیدا نشد. ثانیاً در همان صفحه و ستون در حاشیه ۲ در شرح «اعراب عاره» نوشته شده که مقصود از آن اقوام داستانی قبل التاریخی عرب است الخ این مصلب مقرون بصواب نیست و این تعریف بیشتر راجع باعراب «بائده» است و «اعراب عاره» عربهای اصلی (یعنی از اصل نژاد عرب) را گویند که تمام قبایل یمن و حجاز و قحطان باشد (مثل اوس و خزرج و غنآن و کنده و غیرهم) در مقابل «اعراب مستعربه» که قبایل حجاز است و قریش و بنی تمیم و غیرها چه برغم غرب اینها از اولاد اسمعیل بودند و بعدها مستعرب (= متعرب) شدند.

ثالثاً در صفحه ۸ ستون ۱ سطر ۱۳ «ابو الحسن علی بن اسمعیل ابن سیدا» نوشته شده و صحیح «ابن سیده» است.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سابر ممالک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران .. ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

(۲) کشف تلپس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »

(۳) جنایت روس و انگلیس

نسبت با ایران ۱ ۳ یک » »

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی میازرد

اعلان

در مغازه « پرسپولیس » در برلن همه نوع امتعه خرازی فروشی از قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنها و یقه و دستمال و جوراب و دستمال کردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه « پرسپولیس » از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشهای تجاری قبول کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود چه از اجناس فوق الذکر وجه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه « پرسپولیس » مالی سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه « پرسپولیس » انجام میگردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشود باید وجه آن قبلاً فرستاده شود و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی باشد. مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1